

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چگونه قرآن می‌گوید به هنگام خارج شدن از محیط جنین هیچ چیز نمیدانستید در حالی که ما دارای یک سلسله علوم فطری هستیم، مانند آگاهی از توحید و خداشناسی و همچنین مسائل بدیهی (مثل عدم اجتماع نقیضین و یا اینکه مثلاً کل از جزء بزرگتر است و یا در مسائل اجتماعی و اخلاقی مانند حسن عدالت و قبح ظلم، و امثال اینها) همه اینها علمی هستند که در نهاد ما از آغاز قرار داشته و با ما از مادر متولد شده است، پس چگونه قرآن می‌گوید در آغاز تولد هیچ نمیدانستید. آیا حتی علم ما به وجود خویشتن که علم حضوری محسوب میشود نیز وجود نداشت و از طریق سمع و بصر و افئده (گوش و چشم و عقل) بدست آمد؟ در پاسخ این سؤال می‌گوئیم: بدون شک حتی این علوم بدیهی و ضروری

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۳۶

و فطری در آن لحظه به صورت فعلیت در انسان نبود، تنها استعداد و قوه آن در نهاد آدمی وجود داشت، و به تعبیر دیگر، ما، در لحظه تولد از همه چیز غافل بودیم حتی از خویشتن خویش، ولی درک بسیاری از حقایق به صورت بالقوه در ما نهفته بود، کم کم چشم ما قدرت بینائی پیدا کرد و گوش قدرت شنوائی، و عقل قدرت درک و تجزیه و تحلیل یافت و ما از این مواهب سه گانه الهی بهره مند شدیم، نخست تصورات بسیاری از اشیاء را از طریق حس درک کردیم، و آنرا به عقل سپردیم سپس از آنها مفاهیم کلی، و کلی تر، ساختیم و از طریق تعمیم و تجرید به حقایق عقلی دست یافتیم. قدرت تفکر ما به جایی می‌رسد که از خویشتن (به عنوان یک علم حضوری آگاه می‌شویم) سپس علوم و دانشهائی که بصورت بالقوه در نهاد ما بود، جان می‌گیرد و فعلیت پیدا می‌کند، و ما این علوم بدیهی و ضروری را پایه ای قرار می‌دهیم برای شناخت علوم نظری و غیر بدیهی. بنابراین این عمومیت و کلیت آیه که می‌گوید: در آغاز تولد هیچ نمی‌دانستید تخصیص و استثنائی بر نداشته است.

۲- نعمت ابزار شناخت.

بدون شک هرگز عالم خارج به درون وجود ما راه نمی‌یابد، بلکه تصویر و

ترسیم و اشکالی از آن با وسائلی در روح ما نقش می‌بندد، و به این ترتیب همیشه شناخت ما نسبت به جهان خارج به وسیله ابزاری صورت می‌گیرد که او همه مهمتر سمع و بصر (چشم و گوش) است. این ابزار آنچه را از خارج دریافته‌اند به ذهن و فکر ما منتقل می‌سازند و ما با نیروی عقل و اندیشه آنرا در می‌یابیم و به تجزیه و تحلیل آن می‌پردازیم: به همین دلیل در آیه فوق، پس از بیان عدم آگاهی مطلق انسان به هنگام گام نهادن در این جهان، می‌فرماید: خداوند چشم و گوش و دل را در اختیار تان

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۳۷

گذاشت (تا حقایق هستی را دریابید). و اگر می‌بینیم نخست از «گوش» نام می‌برد و سپس از «چشم»، با اینکه چشم ظاهراً دایره فعالیت وسیعتری دارد شاید به خاطر آنست که در نوزاد نخست فعالیت گوش شروع می‌شود و بعد از مدتی چشمها قدرت دید را پیدا می‌کنند، زیرا چشم در عالم رحم مادر که تاریکی مطلق بر آن حکومت می‌کند در آغاز تولد آمادگی برای پذیرش اشعه نور ندارد. و به همین دلیل بعد از تولد غالباً بسته است، تدریجاً به نور عادت می‌کند، و قدرت دید در آن زنده می‌شود، در حالی که گوش انسان به اعتقاد بعضی حتی در عالم جنین کم و بیش قدرت شنوایی دارد و آهنگ قلب مادر را می‌شنود و به آن عادت می‌کند! از این گذشته انسان با چشم، تنها امور حسی را می‌بیند در حالی که گوش وسیله‌ای است برای تعلیم و تربیت در همه زمینه‌ها، زیرا از طریق شنیدن کلمات به همه حقایق اعم از آنچه در دایره حس است و آنچه بیرون از دایره حس آشنا می‌گردد، در حالی که چشم این وسعت عمل را ندارد، درست است که انسان با خواندن کلمات از طریق چشم می‌تواند به این مسائل آشنا شود اما میدانیم خواندن و سواد در مورد همه انسانها جنبه عمومی ندارد، در حالی که شنیدن کلمات عمومی است. اما اینکه چرا «سمع» به صورت مفرد ذکر شده و ابصار (جمع بصر) به صورت جمع؟ دلیل آنرا در جلد اول ذیل آیه ۷ سوره بقره بیان کرده‌ایم. این نکته نیز قابل توجه است که فؤاد گرچه به معنی قلب (عقل) آمده است، ولی این تفاوت را با قلب دارد، که در معنی فؤاد، جوشش و فروختگی و یا به تعبیر دیگر تجزیه و تحلیل و ابتکار افتاده است.

راغب در «مفردات» می گوید: «الفواد كالقلب لكن يقال له فواد اذا اعتبر فيه معنى التفود ای التوقد»: «فواد مانند قلب است، و لكن این کلمه

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۳۸

در جائی گفته می شود که افروختگی و پختگی در آن منظور باشد (ومسلما این موضوع پس از تجربه کافی به انسان دست می دهد، و به هر حال گرچه ابزار شناخت منحصر به این دو، یا این سه، نیست) ولی مسلما مهمترین ابزار همین ها است.

زیرا علم انسان یا از طریق «تجربه» حاصل می شود یا استدلالات عقلی اما تجربه بدون استفاده از چشم و گوش امکان ندارد، و اما استدلالات عقلی از طریق فؤاد یعنی عقل صورت می گیرد.

۳- تا شکر او را بجای آورید (لعلکم تشکرون).

از آنجا که نعمت ابزار شناخت برترین نعمتی است که به انسان داده شده است، چرا که نه تنها با چشم و گوش، آثار خدا را در پهنه هستی می نگرد و سخنان رهبران الهی را می شنود و با دل درک و تجزیه و تحلیل می کند، بلکه در زندگی مادی او نیز هر گونه پیشرفت و ترقی و تکامل مرهون این سه وسیله است، لذا بلافاصله بعد از آن با جمله «لعلکم تشکرون» اهمیت این سه موضوع را یادآور می شود، یعنی این وسائل را به شما داد تا عالم و آگاه شوید و سپس شکر این همه آگاهی و علم و دانش که بزرگترین امتیاز شما از حیوانات است بجای آورید، و بدون شک هیچ انسانی قادر بر ادای شکر این سه نعمت بزرگ نیست جز اینکه عذر تقصیر به درگاه خدا آورد!

در آیه بعد اسرار عظمت خدا را در پهنه هستی همچنان ادامه می دهد و می گوید: آیا آنها به پرندگانی که بر فراز آسمان حرکت دارند نظرنیفکندند؟ (الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء).

«جو» در لغت به معنی «هوا» است (آنچنان که راغب در مفردات می گوید) و یا قسمتی از هوا که از زمین دور است (آنچنان که در تفسیر

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۳۹

مجمع البیان و المیزان و آلوسی آمده است) می باشد. و از آنجا که طبیعت اجسام، جذب شدن به سوی زمین است، حرکت پرندگان

در بالای زمین را با عنوان مسخرات (تسخیر شده‌ها) بیان کرده‌است، یعنی خداوند نیروئی در بال و پر آنها و خاصیتی در هوا قرار داده‌است که به آنها این امکان را می‌دهد که بر خلاف قانون جاذبه به هواپرواز کنند. سپس اضافه می‌کند هیچکس جز خدا آنها را این چنین نگه نمی‌دارد (ما یمسکهن الا الله).

درست است که خاصیت طبیعی بالها و عضلاتی که در آن آفریده شده و شکل مخصوص پرندگان و ویژگی‌هایی که در هوا موجود است، دست‌بدست هم داده و به پرندگان امکان پرواز می‌دهند، ولی چه کسی این شکل و خواص را آفریده؟ و این نظام دقیق و حساب شده را مقرر داشته؟ آیا طبیعت کور و کر؟، یا کسی که از تمام خواص فیزیکی اجسام آگاه است و علم بی‌پایانش به همه اینها احاطه دارد؟

و اگر می‌بینیم این امور به خدا نسبت داده می‌شود، به خاطر همان است که سرچشمه آن از او است، و این تعبیر که خواص اسباب و علل را به خدا نسبت می‌دهد در قرآن فراوان است.

و در پایان آیه می‌فرماید: در این امر نشانه‌هایی است از عظمت و قدرت خدا برای کسانی که ایمان دارند (ان فی ذلک لایات لقوم یؤمنون). یعنی با چشم کنجکاو و حقیقت جو، این امور را می‌نگرند و به تجزیه و تحلیل آن می‌پردازند و در پرتو آن ایمانشان قویتر و راسختر می‌گردد.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۴۰

نکته‌ها:

۱ - اسرار پرواز پرندگان در پهنه آسمان

درک این مساله آسان است که چرا بسیاری از شگفتیهای جهان هستی در نظر ما زیاد جلوه نمی‌کند؟ زیرا همیشه آن را دیده‌ایم و به آن خو گرفته‌ایم، و این عادت و خو گرفتن در حقیقت حجابی شده است که بر این صحنه‌های شگفت انگیز افتاده، به همین دلیل اگر بتوانیم ذهن خود را از آنچه به آن خو گرفته‌ایم تخلیه کنیم، شگفتیهای فراوانی در اطراف خود مشاهده خواهیم کرد.

مساله پرواز پرندگان از همین قبیل است، جسم سنگین بر خلاف قانون جاذبه به آسانی حرکت کند، آنچنان سریع بالا برود که در چند لحظه از نظرها ناپدید گردد، این مساله ساده‌ای نیست.

اگر روی ساختمان پرندگان از هر نظر دقت کنیم خواهیم دید که تمام وجود آنها برای پرواز هماهنگ است: ساختمان دوکی شکل آنها که مقاومت هوا را بر بدنشان به حداقل می‌رساند، پره‌های سبک و تو خالی آنها به اضافه سینه پهنشان که به آنها امکان سوار شدن بر امواج هوایی دهد، ساختمان مخصوص بالها که نیروی بالا بر را در آنها ایجاد می‌کند.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۴۱

و ساختمان مخصوص دمها که برای مانور دادن و حرکت سریع به چپ و راست و بالا و پائین (مانند دم هواپیما) به آنها کمک می‌کند، و هماهنگی قدرت دید و سایر حواس که آنها را در این برنامه یاری می‌دهد، همه اموری هستند که امکان پرواز سریع را برای پرندگان فراهم می‌سازند.

از همه اینها گذشته پرورش جنین به صورت جداگانه از مادر (از طریق تخمگذاری) سبب می‌شود که سنگینی دوران بارداری که مسلمامانعی برای پرواز است، از آنها برداشته شود، و امور فراوان دیگر که هر کدام دقیقاً از نظر فیزیکی عامل مؤثری است برای پرواز.

این مجموعه، نشان می‌دهد که علم و قدرت فوق العاده‌ای در پیدایش آن به کار رفته است و به گفته قرآن ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون.

شگفتیهای جهان پرندگان بیش از آنست که در یک کتاب و چند کتاب بگنجد هم اکنون پرندگان زیادی را بنام پرندگان مهاجر می‌شناسیم که برای ادامه

حیات خود به نقاط مختلف جهان سفر می‌کنند، حتی گاهی فاصله میان قطب شمال و جنوب را که فاصله‌ای است بسیار طولانی می‌پیمایند، و در این سفر دور و دراز از وسیله‌های راهنمایی مرموزی استفاده می‌کنند، و در پرتو آن می‌توانند راه خود را از میان کوهها و دشتهای و دره‌ها و دریاها، حتی در روزهای ابری و احیانا شبهای تاریک که هیچ انسانی قادر به پیدا کردن راهش نیست پیدا کنند، گاهی بر فراز آسمان در خوابند و پرواز می‌کنند! گاهی هفته‌ها

بدون یک لحظه توقف شب و روز به پرواز ادامه می‌دهند بی‌آنکه نیاز به غذا داشته باشند! زیرا قبل از شروع به حرکت با یک الهمام درونی، بیش از اندازه غذایی خورند، و این غذاها به صورت چربیها در اطراف بدن آنها ذخیره می‌شود همچنین اسرار دیگری که پرندگان در ساختن خانه، تربیت فرزندان، مبارزه با دشمنان، پیدا کردن غذاهای لازم، همکاری بایکدیگر و حتی تعاون و همزیستی

با غیر جنس خود و مانند اینها که هر کدام داستان طولانی دارد. آری همانگونه که در آیه فوق خواندیم هر یک از اینها نشانه‌هایی است از عظمت پروردگار و علم و قدرت بی‌پایانش.

۲- پیوند آیات

بدون شک میان آیه فوق که از پرواز پرندگان سخن می‌گوید و آیه قبل و بعد آن، این پیوند وجود دارد که همگی از نعمتهای خدا در جهان آفرینش و ابعاد و قدرت و عظمت او سخن می‌گویند، ولی این احتمال نیز چندان دور نیست که ذکر پرواز پرندگان به دنبال بیان ابزار شناخت اشاره لطیفی به این نکته باشد که پرواز این پرندگانرا در جهان محسوس با پرواز اندیشه‌ها در جهان نامحسوس تشبیه کند که هر کدام با ابزاری که دارند در جو مخصوص به خودشان به پرواز در می‌آیند.

علی (علیه‌السلام) در خطبه شقشقیه می‌فرماید ینحدر عنی السیل و لایرقی الی الطیر: سیلاب علم و دانش از کوهسار وجودم سرازیر می‌شود، و اندیشه‌های دور پرواز به قله آن نمی‌رسد!

و در کلمات قصارش در بیان فضیلت مالک اشتر آن افسر جانباز می‌خوانیم: لا یرتقیه الحافر و لا یوفی علیه الطائر: هیچ مرکبی نمی‌تواند از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده اندیشه به اوج او راه نمی‌یابد.

همانگونه که در آغاز این سوره گفتیم یکی از نامهای این سوره، سوره نعمتهاست به خاطر اینکه به نعمتهای گوناگون مادی و معنوی پروردگار که بالغ بر پنجاه نعمت می‌شود در این سوره اشاره شده است، تا هم دلیلی بر شناسائی

ذات پاک او باشد و هم انگیزه‌ای بر شکر نعمتش. در سومین آیه مورد بحث نیز مساله ادامه یافته، می‌فرماید: خداوند برای شما از خانه‌هایتان محل سکونت قرار داد (و الله جعل لکم من بیوتکم سکنا). و حقا نعمت مسکن از مهمترین نعمتهایی است که تا آن نباشد، بقیه‌گوارا نخواهد بود.

کلمه «بیوت» جمع «بیت» به معنی اطاق یا خانه است، و ماده بیتوته که این کلمه از آن گرفته شده است در اصل به معنی توقف شبانه‌می‌باشد، و

از آنجا که انسان از اطلاق و خانه خود بیشتر برای آرامش در شب استفاده می‌کند، کلمه بیت به آن اطلاق شده است. توجه به این نکته نیز لازم است که قرآن نمی‌گوید: خانه شما را محل سکونتتان قرار داد بلکه با ذکر کلمه «من» که برای تبعیض است می‌گوید: قسمتی از خانه و اطاقهای شما را محل سکونت قرار داد و این تعبیر کاملاً دقیقی است چرا که یک خانه کامل خانه‌ای است که دارای مرافق مختلف باشد از محل سکونت گرفته تا محل توقف مرکب و انبار برای ذخیره‌های لازم، و سایر نیازمندیها. و به دنبال ذکر خانه‌های ثابت سخن از خانه‌های سیار به میان می‌آورد و می‌گوید خداوند برای شما از پوست چهارپایان خانه‌هایی قرار داد (و جعل لکم من جلود الانعام بیوتا).

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۴۴

خانه‌هایی که بسیار سبک و کم وزن است، و به هنگام کوچ کردن و موقع اقامت به آسانی آنرا جابجا می‌کنید (تستخفونها يوم ظعنکم و يوم اقامتکم). علاوه بر این از پشمها و کرکها و موهای این چهارپایان برای شما، اثاث و متاع و وسائل مختلف زندگی تا زمان معینی قرار داد (و من اصوافها و اوبارها و اشعارها اثاثا و متاعا الی حین). میدانیم موهایی که بر بدن چهارپایان می‌روید بعضی کاملاً خشن است، مانند موهای بز که عرب آنرا «شعر» می‌گوید (و جمع آن اشعار است) و گاهی کمی نرمتر است که آنرا پشم می‌گوئیم و عرب آنرا صوف می‌نامد (و جمع آن اصواف است) و گاهی از آن هم نرمتر است که آنرا کرک می‌نامیم که عرب آنرا «وبر» (بر وزن ظفر) جمع آن اوبار می‌گوید بدیهی است این تفاوت ساختمان موها سبب می‌شود که از هر کدام برای مصرف خاصی استفاده شود، از یکی فرش درست کنند، از دیگری لباس، از دیگری خیمه و مانند آن. در اینکه منظور از «اثاث» و «متاع» در این آیه چیست مفسران احتمالاتی داده‌اند: رویهمرفته «اثاث» به معنی وسائل خانه است و در اصل از ماده اث به معنی کثرت و درهم پیچیدگی گرفته شده و از آنجا که وسائل خانه معمولاً زیاد است به آن اثاث گفته‌اند. «متاع» به هر گونه چیزی می‌گویند که انسان از آن متمتع و

بهره‌مند می‌شود (بنابر این هر دو تعبیر یک مطلب را از دو زاویه مختلف نشان می‌دهد).

و با توجه به آنچه گفته شد ذکر این دو تعبیر پشت سر هم ممکن است اشاره به این باشد که شما می‌توانید از پشم و کرک و موی چهار پایان، وسائل زیادی برای خانه خود فراهم سازید و از آن متمتع گردید.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۴۵

بعضی دیگر مانند فخر رازی این احتمال را داده‌اند که منظور از اثاث، پوشش و لباس است و متاع اشاره به فرش است، ولی هیچگونه دلیلی برای اثبات این موضوع ذکر نکرده‌اند.

«آلوسی» در روح المعانی این احتمال را نیز نقل می‌کند که اثاث اشاره به وسائل منزل بوده باشد و متاع به وسائلی که به عنوان مال التجاره از آن استفاده می‌کنند.

ولی آنچه ابتدا گفتیم نزدیکتر به نظر می‌رسد.

برای کلمه «الی حین» نیز تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند، اما ظاهراً منظور این است که در این جهان و تا پایان زندگی از این وسائل بهره می‌گیرید، اشاره به اینکه عمر زندگی این جهان و وسائل و ابزار آن جاودان نیست، و هر چه باشد محدود است.

سایه‌ها، مسکنها، و پوششها

سپس به سراغ یکی دیگر از نعمتهای الهی می‌رود و می‌گوید: خداوند از آنچه آفریده است سایه‌هایی برای شما قرار داد (و الله جعل لکم ممالق ظلّالا).

و از کوهها، برای شما پناهگاههایی (و جعل لکم من الجبال اکنانا).

«اکنان» جمع «کن» (بر وزن جن) به معنی وسیله پوشش و حفظ و

نگهداری است، و به همین جهت به مخفیگاهها و غارها و پناهگاههایی که در کوهها وجود دارد، اکنان گفته می‌شود.

در اینجا به وضوح می‌بینیم که سایه‌ها اعم از سایه درختان و اشیاء دیگر و یا سایه‌های غارها و پناهگاههای کوهستانی به عنوان یک نعمت قابل ملاحظه

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۴۶

الهی بیان شده است، و حقیقت نیز همین است، زیرا همانگونه که انسان در

زندگی خود نیاز به تابش نور دارد، در بسیاری از اوقات نیاز به سایه دارد، چرا که اگر نور یکنواخت بتابد، زندگی غیر ممکن خواهد بود، و میدانیم بزرگترین سایه برای ما ساکنان زمین، سایه کره زمین است که شب نام دارد و نییمی از سطح زمین را می پوشاند، نقش این سایه بزرگ، در زندگی انسانها برای هیچکس پوشیده نیست، همچنین نقش سایه های کوچکتر و کوچکتر به هنگام روز در مناطق مختلف.

ذکر نعمت «سایه ها» و «پناهگاههای کوهستانی» پس از ذکر نعمت خانه ها و خیمه ها که در آیه قبل گذشت گویا اشاره به این است که انسانها از سه گروه خارج نیستند: گروهی در شهرها و آبادیها زندگی می کنند و از خانه ها بهره می گیرند، گروهی دیگر که در سفرند و خیمه با خود دارند از خیمه ها استفاده می کنند، اما خداوند گروه سوم یعنی مسافرانی که حتی خیمه با خود ندارند، محروم نگذاشته، و در مسیر راه پناهگاههایی برای آنها تهیه دیده است.

ممکن است اهمیت غارها و پناهگاههای کوهستانی برای شهرنشینان آسوده خاطر، هرگز روشن نباشد، ولی بیابانگردها، مسافران بی دفاع، چوپانها و خلاصه همه کسانی که از نعمت خانه های ثابت و سیار محرومند و در یک آفتاب داغ تابستان و یا سوز سرمای زمستان گرفتار می شوند می دانند تا چه اندازه وجود یک پناهگاه کوهستانی، اهمیت حیاتی دارد و گاهی انسانها و حیوانات زیادی را از مرگ حتمی نجات می بخشد، بخصوص اینکه این گونه پناهگاهها معمولا در زمستان گرم و در تابستان سرد است. سپس در تعقیب این سایبانهای طبیعی و مصنوعی به سراغ پوششهای تن انسان می رود و می گوید: خداوند برای شما پیراهنهایی قرار داد که شما را از گرما

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۴۷

حفظ می کند (و جعل لکم سراپیل تقیکم الحر). و همچنین پیراهنهای مخصوص پر مقاومتی که حافظ شما به هنگام جنگ است (و سراپیل تقیکم باسکم).

«سراپیل» جمع «سربال» (بر وزن مثقال) به گفته راغب در مفردات به معنی پیراهن است، از هر جنسی که باشد، سایر مفسرین نیز همین معنی را تایید کرده اند، ولی بعضی آنرا به معنی هر گونه لباس و پوشش دانسته اند، اما

مشهور همان معنی اول است.

البته پوشش و لباس فایده‌اش تنها این نیست که انسان را از گرما و سرما حفظ کند، بلکه هم شکوهی است برای انسان و هم در برابر بسیاری از خطراتی که متوجه جسم او می‌شود لباس یک وسیله دفاعی است، چراکه اگر انسان برهنه بود شاید هر روز گوشه‌های از بدنش مجروح می‌شد ولی در آیه فوق روی خاصیت اول از نظر اهمیت تکیه شده است.

قابل توجه اینکه تنها دفاع در مقابل گرما در آیه ذکر شده، این تعبیر شایده به خاطر آنست که عرب در بسیاری از موارد، از دو ضد یکی را به عنوان اختصار ذکر می‌کند و دومی به قرینه اولی روشن می‌شود و یا به این جهت است که در آن مناطق که قرآن نازل گردید، دفاع در برابر گرما از اهمیت بیشتری برخوردار بود.

این احتمال نیز وجود دارد که خطرات گرم‌زدگی و سوختگی در برابر آفتاب سریع‌تر و خطرناک‌تر است و به تعبیر دیگر تحمل انسان در مقابل گرما و تابش شدید آفتاب کمتر از مقاومت او در برابر سرما است، چراکه حرارت درونی انسان در سرما تا حد زیادی می‌تواند او را حفظ کند، ولی دفاع بدن در مقابل گرما کمتر است.

و در پایان آیه به عنوان یک تذکر و هشدار می‌گوید: این گونه خداوند

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۴۸

نعمتش را بر شما تمام می‌کند شاید در برابر فرمان او تسلیم شوید (کذلک یتم نعمته علیکم لعلکم تسلمون).

این طبیعی است که انسان با بررسی نعمتهای مختلفی که وجودش را احاطه کرده بی‌اختیار به یاد آفریننده نعمت می‌افتد و اگر کمترین حس قدردانی و شکرگزاری در درونش باشد بیدار می‌گردد و به سراغ بخشنده نعمت می‌رود و به شناخت او می‌پردازد.

گرچه بعضی از مفسران، کلمه نعمت را که در آیه فوق آمده محدود به بعضی از نعمتها مانند نعمت آفرینش و تکامل عقل و یا توحید و یانعمت وجود پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دانسته‌اند، اما روشن است که نعمت در این آیه معنی وسیعی دارد همه اینها و غیر اینها را شامل می‌شود، و این تفسیرهای محدود از قبیل تفسیر به مصداق واضح و روشن است.

بعد از ذکر این نعمتهای آشکار و نهان می‌فرماید: با اینهمه اگر آنها

روی برتابند و تسلیم دعوت حق نشوند، نگران مباش چرا که وظیفه تو فقط ابلاغ آشکار است (فان تولوا فانما علیک البلاغ المبین).

منطق و سخن گوینده هر قدر مستدل و گیرا و جذاب باشد تا در شنونده آمادگی وجود نداشته باشد، اثر نخواهد کرد، به تعبیر دیگر قابلیت محل نیز شرط است، و هر سخنی اهلی دارد، بنابر این اگر کوردلان لجوج تسلیم دعوت تو نشوند چیز تازه‌ای نیست، مهم آنست که تو در بلاغ مبین کوتاهی نکنی، و دعوت را آشکار برای همگان بیان نمائی.

این جمله در حقیقت، برای دلداری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و تسلی خاطر او است.

و برای تکمیل این گفتار اضافه می‌کند که آنان نعمت خدا را می‌شناسند

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۴۹

و به ابعاد آن آشنا هستند و به عمقش پی برده‌اند ولی با این حال باز انکار می‌کنند (يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها).

بنابراین دلیل کفر آنها را در عدم آگاهی نباید جستجو کرد، چرا که به قدر کافی آگاه شده‌اند، عامل این کفر را در صفات زشت دیگر آنها که سد راه ایمانشان شده است باید یافت، و آن تعصب کورکورانه، لجاجت، دشمنی با حق، مقدم شمردن منافع کوتاه مدت مادی بر همه چیز، آلوده بودن به انواع شهوات و بالاخره تکبر و خود برتر بینی است.

و شاید به همین دلیل در پایان آیه اضافه می‌کند: و اکثر آنها کافرنند (واکثرهم الکافرون).

کلمه «اکثرهم» توجه بسیاری از مفسران را به خود جلب کرده است و از خود سوال کرده‌اند که چرا تعبیر به اکثر می‌کند؟

هر یک برای آن تفسیری ذکر کرده‌اند، ولی آنچه به نظر از همه نزدیکتر می‌رسد همانست که در بالا اشاره شد یعنی اکثریت این کفار کافران لجوج و معاند و متعصبند و کسانی که در اشتباه باشند اقلیتی را تشکیل می‌دهند.

اطلاق کفر به این نوع از کفر که از استکبار سرچشمه می‌گیرد در سایر آیات قرآن نیز دیده می‌شود از جمله درباره شیطان می‌خوانیم: ابي واستکبر و کان من الکافرین شیطان از اطاعت فرمان خدا سر باز زد واستکبار کرد و از کافران بود (بقره - ۳۴).

این احتمال را نیز داده‌اند که منظور از اکثر آنهائی هستند که اتمام حجت در حقشان شده است، و در برابر آنها اقلیتی بوده‌اند که هنوز اتمام حجت بر آنها نشده بود، این معنی را نیز می‌توان به معنی اول بازگرداند.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۵۰

نکته‌ها:

۱- در اینکه منظور از «نعمت الله» در این آیه چیست؟ باتفسیرهای متعددی در کلمات مفسران برخورد می‌کنیم که غالباً از قبیل تفسیر به مصداق است، در حالی که مفهوم «نعمت الله» آنچنان وسیع و گسترده است که همه نعمتهای مادی و معنوی را شامل می‌شود و حتی وجود شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را. در روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌خوانیم که منظور از نعمت الله همان نعمت وجود ائمه و رهبران معصوم است. در روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم نحن و الله نعمة الله التي انعم بها على عباده و بنا فاز من فاز: به خدا سوگند نعمت الله که خداوند به وسیله آن بندگان را مشمول لطف خود قرار داده مائیم، و سعادت‌مندان بوسیله ما سعادت‌مند می‌شوند.

روشن است که سعادت و پیروزی بدون استفاده از رهبری رهبران راستین امکان پذیر نیست و این از روشنترین نعمتهای الهی است که به‌عنوان بیان یک مصداق آشکار در اینجا ذکر شده است.

۲- در کشاکش نیروی حق و باطل

بعضی از مفسران نظر خود را متوجه این نکته کرده‌اند که چرا در آیات فوق، در جمله «يعرفون نعمت الله ثم ينكرونها»، کلمه «ثم» که معمولاً برای عطف کردن توأم با فاصله به کار می‌رود، ذکر شده، و نشان می‌دهد در میان آگاهی آنها نسبت به نعمتهای الهی و سپس انکار کردن فاصله‌ای بوده است، و گفته‌اند که هدف از این تعبیر بیان این نکته است که سزاوار این بوده آنها

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۵۱

با شناخت نعمت خدا صمیمانه اعتراف کنند، و به سوی او بیایند، اماره انکار را پوئیدند، قرآن عمل آنها را مستبعد شمرده و با «ثم» از آن تعبیر کرده است!

ولی ما احتمال می‌دهیم که ثم در اینجا اشاره به نکته ظریفتری باشد و آن اینکه هنگامی که دعوت حق با اصول منطقی‌اش در درون جان انسان پرتو افکن شد، با عوامل نفی و بطلان که احیاناً در آن وجود دارد، درگیر می‌شود، این طوفان و جدال مدتی طول می‌کشد که مقدار آن متناسب با قدرت و ضعف عوامل نفی است، اگر عوامل نفی و انکار قویتر بود بعد از مدتی غلبه با آنها خواهد شد و به این ترتیب تعبیر به ثم کاملاً متناسب خواهد بود.

در آیات سوره انبیاء نیز ضمن بیان سرگذشت ابراهیم می‌خوانیم هنگامی که منطق نیرومندش را پس از شکستن بتها برای بت پرستان آشکار کرد، آنها لحظات کوتاهی در خود فرو رفتند و خویشتن را ملامت کردند، و نزدیک بود بیداری گرایش به حق سراسر وجودشان را روشن کند، اما عوامل منفی یعنی تعصب و استکبار و لجاجت بر دعوت حق غلبه کرد، این لحظات پایان یافت و مجدداً به انکار برخاستند (در اینجا نیز کلمه ثم به چشم می‌خورد) فرجعوا الی انفسهم فقالوا انکم انتم الظالمون ثم نکسوا علی روسهم لقد علمت ما هؤلاء ينطقون (انبیاء - ۶۴ - ۶۵).

ضمناً از این بیان هماهنگی آنچه در معنی کافرون در اینجا گفتیم با ثم روشن‌تر می‌شود.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۵۲

آیه ۸۴ - ۸۹

آیه و ترجمه

و یوم نبعث من کل امة شهیداً ثم لا یؤذن للذین کفروا و لا هم یستعتبون
و اذا را الذین ظلموا العذاب فلا یخفف عنهم و لا هم ینظرون
و اذا را الذین اءشركوا شرکاءهم قالوا ربنا هؤلاء شرکائنا الذین کنا ندعوهم
دونک فאלقوا الیهم القول انکم لکذبون
و اءلقوا الی الله یومئذ السلم و ضل عنهم ما کانوا یفترون
الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله زدنیهم عذاباً فوق العذاب بما کانوا یفسدون
و یوم نبعث فی کل امة شهیداً علیهم من انفسهم و جئنا بک شهیداً علی هؤلاء
و نزلنا علیک الکتب تبینا لکل شیء و هدی و رحمة و بشری للمسلمین
ترجمه :

۸۴ - بخاطر بیاورید روزی را که از هر امتی گواهی بر آنها مبعوث می‌کنیم، سپس به کافران اجازه (سخن گفتن) داده نمی‌شود (چرا که دست و پا و

گوش و چشم حتی پوست تن آنها گواهی می دهند) و توانائی بر رضایت طلبیدن (و تقاضای) عفو ندارند.

۸۵ - هنگامی که ظالمان عذاب را ببینند نه به آنها تخفیف داده می شود، و نه مهلت.

۸۶ - و هنگامی که مشرکان معبودهائی را که شریک خدا قرار دادند می بینند می گویند پروردگارا اینها شریکانی است که ما بجای تو آنها رامی خواندیم، در این هنگام معبودان به آنها می گویند شما دروغگو هستید.

۸۷ - و در آن روز همگی در پیشگاه خدا اظهار تسلیم می کنند، و تمام آنچه را دروغ می بستند گم و نابود می شود!

۸۸ - آنها که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند عذابی بر عذابشان بخاطر فسادى که می کردند می افزائیم.

۸۹ - بیاد آورید روزی را که از هر امتی گواهی از خودشان بر آنها معبوث می کنیم، و تو را گواه آنها قرار می دهیم، و ما این کتاب (آسمانی) را بر تونازل کردیم که بیانگر همه چیز است، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

تفسیر :

آنجا که تمام درها به روی بدکاران بسته می شود

در تعقیب آیات گذشته که واکنش نادرست منکران حق را در برابر نعمتهای گوناگون پروردگار بیان می کرد، در این آیات به گوشه های از مجازاته های دردناک آنها در جهان دیگر اشاره می کند تا سرنوشت شوم خود را دریابند و تا دیر نشده به تجدید نظر برخیزند.

نخست می گوید: «به خاطر بیاورید روزی را که ما از هر امتی گواهی

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۵۴

بر آنها مبعوث می کنیم (و یوم نبعث من کل امة شهیدا). آیا با وجود علم بی پایان خدا نیازی به وجود شهید و گواه دیگری نیز هست؟ این سؤالی است که فوراً در اینجا به ذهن می رسد، اما با توجه به یک نکته پاسخ آن روشن می شود، و آن اینکه این امور غالباً جنبه روانی دارد یعنی انسان هر قدر مراقبین و گواهان بیشتری در برابر خود ببیند، بیشتر حساب کار خود را می رسد، حداقل از شرمساری و رسوائی در میان افراد فزونتری نگران می شود. سپس اضافه می کند که در آن دادگاه، اجازه سخن گفتن به کافران

داده نمی شود (ثم لا يؤذن للذين كفروا).
 آیا ممکن است خداوند اجازه دفاع به مجرمی ندهد؟ آری، در آنجا نیاز به سخن گفتن با زبان نیست، دست و پا و گوش و چشم و پوست بدن و حتی زمینی که انسان بر آن گناه یا ثواب کرده است، گواهی می دهند، بنابر این نوبت به زبان نمی رسد، این حقیقتی است که از آیات دیگر قرآن نیز استفاده می شود (سوره یس آیه ۶۵ و سوره مرسلات آیه ۳۶).
 نه تنها به آنها اجازه سخن گفتن داده نمی شود بلکه توانائی بر جبران و اصلاح و تقاضای عفو نیز ندارند (و لا هم يستعتبون).

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۳۵۵

چرا که آنجا سرای برخورد با نتیجه ها و بازتابهای عمل است نه جای انجام عمل و یا جبران و اصلاح، درست همانند میوه ای که از شاخه جدا می شود که دوران رشد و نموش پایان گرفته است.
 آیه بعد اضافه می کند این ظالمان ستم پیشه هنگامی که از مرحله حساب گذشته و در برابر عذاب الهی قرار گرفتند گاهی تقاضای تخفیف و گاهی تقاضای مهلت می کنند، اما هنگامی که ظالمان مجازات را ببینند نه به آنها تخفیف عذاب داده می شود و نه مهلت (و اذراء الذين ظلموا العذاب فلا يخفف عنهم و لا هم ينظرون).
 نکته جالب توجه اینکه در این دو آیه به چهار مرحله از حالات مجرمان اشاره شده که مشابه آنرا در این جهان نیز با چشم خود می بینیم:
 نخستین مرحله اینکه مجرم می کوشد با پشت هم اندازی خود را تبرئه کند. هنگامی که به این هدف نائل نشد در مرحله دوم تلاش می کند که طرف را بر سر مهر آورد، سرزنشهای او را به جان بخرد و رضایت او را حاصل کند.
 اگر این مرحله نیز کارگر نشد، در مرحله سوم تقاضای تخفیف عذاب می کند، می گوید مجازات بکن اما کمتر؟

← بعد

↑ فرست

→ قبل